161

Takfiru'l-mukaffirun.

(Controversy).

C

عمر
/۱۳

Lucknow
28/II/27.
W.I.

اعوذ بالله العلی العظیم من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی در شهور اواخر مسامع گردیده که عزیزی موسوم بسید محمد کاظم
متسنن بر رفض طریقهٔ والد خود پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاده
بعقوق پدر بزرگوار خود را در بادیهٔ ارتیاب انداخته استفتای
در خصوص تکفیر شیعیان بسبب خلفای ثلثه و ام المومنین عائشه و
نظرای شان بخدمت فضلای دهلی و رام پور نموده من لم یجعل

الله

الله نورا فما له من نور نموده و علماء اعلام انجا جواب
دور از صواب متضمن اثبات کفر سابین اصحاب عمداً و شدید
تمام نوشته و استدلال و استشهاد بران بروایات و اخبار موضوعه
مذهب خود و اقوال مصنوعه اهل نحله خویش نموده از انجا که الزام
و افحام شیعیان بروایات و اقوال خودشان که مصداق استشهاد
النصیب بذنبه میباشد وجهی ندارد ضرورت تحریر جواب الجواب
نبود لکن از جمله لطایف اسرار غیبیه و غرایب نتایج الهامات
لاریبیه اینست که فضلای مذکورین در افادات خود اگرچه
بظاهر تکفیر شیعیان نموده اند لیکن باطنا تکفیر خلفاء راشدین
و بعض ازواج راشدات فرموده و هم لا یشعرون
و بمقتضای انکه حق بر زبان جاری لا عن شعور بکفر خود بنا بر

تکفیر اصحاب اعتراف کرده اند وهم لا یعلمون و چون

انکشاف این سر مکتوم محتاج بتوضیح و تبیین بود لاجرم

شمه نیز قلم صدق رقم را در مضمار تبیان ان جولان آوردن

مناسب نمود و الا ضرورت تحریری در این خصوص کما اشرنا الیه

اتفاقاً نبود فقول ثالث الجماعة کسیکه سب صحابه خصوصاً عایشه

صدیقه رضی الله عنها و قذف او و سب شیخین حلال داند در شریعت

تکفیر او لازم آید چه جا که افضل طاعات دانسته باشد چرا که احادیث

کثیره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ایمان محبین صحابه

و شیخین را و تکفیر مبغضین آنها وارد شده است و محققین علمای

اهلسنت نیز در تکفیر ساب شیخین تصریح نموده اند و در برائت

عایشه صدیقه مقدسه آیات قرآن مجید نازل شده و اجماع

اهلسنت

اهلسنت بران است که قذف عایشه کفر است چراکه
مخالف نص قطعی است که در برات نزول یافته و
نزد فرقه روافض و شنیعه سفیه قذف عایشه و سب جناب
ایشان از جمله افضل طاعات است و نیز انکار خلافت
شیخین موجب کفر است چنانچه در کتب فقهیه مسطور است
نقل فی دفع الشناعة بر صاحبان عقل و انصاف
و یاران جادل اعتساف مخفی و مستور نیست که باتفاق فریقین
قذف و افک و فحش حرام است و افترا و اتهام نسبت باحدی
از احاد ناس جایز و روا نیست کائنا من کان و لو
ممن یعتریه او یغره من ظلمه الشیطان و نزد شیعیان
کسیکه قذف و افک ام المومنین عایشه را حلال داند

مرتد و کافرست الی سنا و آن بسو الشان کذب صریح و بهتان
فضیحت الا لعنة الله علی الکاذبین و برات
ساحت شیعیان ازین افترا و بهتان باعتراف اکابر
اهلسنت ثابت و متحقق است میرزا مخدوم شریفی در نواقض
الروافض گفته و ما نقله حسن الشیروانی فی رسالة
الموسومة بالاحکام الدینیة التی هی اضعف من
الزنجانی و لا یشتمل علی ما فیه طایل و صادرت
مضحکة بین علماء الرافضة من اعتقادهم حلول الله
فی شاه اسمعیل و غیره و التناسخ و استحلال الحرم
فی نول شاه طهماست باخته لاعتقادهم له و قذ
عائشة لاحقیقة لها و هی مفتریات علیهم و بها
قد الوا

4

قد الوالسنتهم علينا وتحملت علماء عصرنا منها لانهم
الجاهل اذا تصدى للتاليف فضح نفسه وضيع من هبلة
من الزوايا ان فی زماننا هذا من عرف جملا من
النحو والصرف ليصير مولفا ولا يطلع لو خامة عاقبته
فالزارع يعرف بنقصان زرعه يوم حصاده الخ
ازین عبارت بکمال وضوح ظاهرست که اهلسنت که نسبت
قذف عایشه بطرف شیعیان کرده اند از مفتریات ایشان
ست و در حقیقت اثری ازان نیست و نزد منصفین اهل سنت
نیز این نسبت کردن ایشان موجب خجالت گردیده
و کسیکه این را نسبت بشیعیان میکند جاهل و غافل است که خود را
فضیحت میکند و مذهب خود را ضایع میسازد و العجب کل العجب

c

که علمای فحول سنیه بخصلت دنیه بهتان دا افترا اقدام می نماید

و نمود داری دروغ گویم بر روی تو تفاوه بیحیا و حجاب از رخ برداشته

دروغ گوی بلا اختیار ساخته از نسوخ جشمی جشم پوش از عیوب خود نموه

اند عیب خود را بر دیگران می بندند فنقول مخاطبین بهم وافضحنا

که انکه قاذفین ام المومنین بوده اند از شما بوده اند یا از ما

قال الله تعالی والذین جاؤ بالافک عصبة منکم

واز انجمله است مسطح پسر خاله خالفه اول که هم مهاجر بوده و هم بدری

و لهذا صدیق شماره بنیت قربت یا برعایت قرابت بنیت

قطع رحم انفاق مسطح نموده انفاق اورا موقوف فرموده بودند تا

انکه بنابر تصریحات ائمه اهلسنت حق تعالی کریمه و لا یاتل

اولوا الفضل الایه نازل فرموده کما فی انوار التنزیل

للبیضاوی

5

للبيضاوي والمدارك للنسفي والعبارة للاخير نزلت

في ابي بكر الصديق حين حلف ان لا ينفق على

مسطح ابن خالته لخوضه في عائشة وكان مسكينا

بدريا مهاجرا ولما قرأها النبي على ابي بكر قال بلى احب ان

يغفر الله لي ورد الى مسطح نفقته وچون قاذف بدری

از حد قذف بدر رفته مغفور گشته بلکه باعث مغفرت پسر خاله

خود گردیده پس اتهام قذف بر دیگران کردن خود را در زمره

کاذبین داخل نمودن است هر گاه این را دانستی پس بدانکه

لعن بر مستحق لعن صحابی باشد خواه بدری صحابی سنت سنیه نبویه بان

هدایت فرموده چنانچه در حدیث متواتر متفق علیه

بیش اهل اسلام وارد شده که جناب رسالتماب در مرض

ع م
و از جمله [illegible] مسطح بن اثاثه
صحابی بدری از اجلاء [illegible] بوده
حضرت [illegible]
به تشنیع [illegible]
در جمیع [illegible] ابی بکر [illegible]
و قد [illegible]
اهل الافک انتهی ۱۲ منه

الوفات فرموده جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف

عنها و شکی نیست در آنکه خلفای ثلثه از متخلفین جیش بودند

پس کسانیکه بتاسی و پیروی آنحضرت بجفا کردند و لکم فی رسول الله

اسوة حسنة لعن بر خلفای متخلفین نمایند چگونه بود لعن

و ملام و خارج از دایرهٔ اسلام توانند بود و نیز بتقریر آخر معلوم

که سب و شتم بنابر آنچه علمای اهل سنت بیان کرده اند شامل ا

تحقیر و ازراء و نقص را چنانکه محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار گفته

السب الشتم و در ماده شتم گفته کشتمنی ابن آدم الشتم وصف

الرجل بما فیه ازراء و نقص فیما یتعلق بالنبوت انتهی

مطلق سب که شامل لوم و لعن باشد در میان صحابه کبار و خلفای

راشدین و مهاجرین و انصار و تابعین عالی مقدار با جمعهم شایع

بوده

[Margin note:] [illegible] جهزوا جیش اسامة [illegible] لعن الله من تخلف عنه [illegible]

ذرایع بود و این سنت سنیه یا بدعت حسنه رسم قدیم دویدن
دبیرین ایشان بود چنانچه در مشکوة شریف مذکور است که روزی
خلیفه ثانی بحضور حضرت رسالت مآب شروع در خواندن توریة
نمود و رنگ روی مبارک آنحضرت متغیر گردید فقال ابو بکر ثکلتک
الثواکل ما تری ما بوجه رسول الله فنظر عمر الی رسول الله
اعوذ بالله من غضب الله و رسوله رضینا بالله ربا
وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا نبابرین روایت شیخ صدیق
که بنابر تصدیق لقب خود خطاب با عتاب یا ابن خطاب نموده بیست
سیاسات اقدام فرموده حضرات مفتیان در حق ایشان چه فتوی جاری
خواهند نمود الغطاء در تاریخ الخلفاء مذکور است اخرج ابن
عساکر عن المقدام قال استب عقیل ابن ابی طالب و ابو بکر

وكان ابوبكر سبابا غير انه تحرج من قرابة عقيل عن النبي
فاعرض عنه وشكاه الى النبي الخ وايضا در كنز العمال وتاريخ
طبرى مسطور است كه اسامه عمر را نزد ابوبكر فرستاد وگفت از واذن
طلب كن كه رجوع كنم والضار بعمر گفتند كه اگر ابوبكر برجوع اسامه راضى
نشود پس استدعاى تبديل اسامه وتامير مردمسن از و نمايد عمر آمد نزد
ابوبكر واين پيغام رسانيد ابوبكر برجست وريش عمر بگرفت وگفت
ثكلتك امك وعدمتك يا ابن الخطاب پس عمر بيرون آمد وبمردم گفت
امضوا ثكلتكم امهاتكم ما لقيت من سببكم اليوم من خليفة
رسول الله اين خبر قطع نظر از دست درازى ابوبكر نسبت بعمر
ظاهر ميشود كه خليفه ثانى مسبوب وسباب اصحاب بصيغه مفعول وفاعل
گشته اند وايضا فى كنز العمال قال عباس بن عبد المطلب

مخاطبا

مخاطبا بعمر بن الخطاب اعضك الله بظر امك یعنی بگزاند
خدا ترا ختنه گاه مادرت را پس این سب صریح و شتم فضیح
از حضرت عباس عم جناب رسول الثقلین بخلیفه ثانی واقع گردید
و وقوع چنین سباب و خطاب از آنجناب با بن الخطاب مع کونه
فظا غلیظا مفترسا کالذیاب خالی از استغراب و استعجاب
نیست و همچنین طریق ست الحجه در احادیث صحاح ایشان در باب
منازعه عباس و حضرت امیر المومنین علیه السلام در خصوص مقدمه
فدک و غیره نیز مذکور است که هر گاه ایشان پیش عمر برای رفع مخاصمه آمدند
عباس بعمر گفت اقض بینی و بین هذا الظالم فاستبا
و در این روایت تصریح بوقوع سب فیما بین عم الرسول و اخ
الرسول و زوج البتول واقع گردیده پس معلوم شد که حضرات

مفتیان درباره اینان چه فتوی خواهند داد نعوذ بالله من تلک
الهفوات کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
و سب کردن حلیفهٔ ثالث بالخیر نیز در کتب معتبرهٔ سنیان مذکور
است ابن عبد البر که از اکابر و اعاظم ایشان است در استیعاب در ترجمهٔ
نعیمان گفته قال الزبیر و حدثنی عمی مصعب بن عبد الله عن
جدی عبد الله بن مصعب قال کان مخرمة بن نوفل بن وهیب
الزهری شیخا کبیرا اعمی بالمدینة و کان قد بلغ مائة و خمس
عشرة سنة فقام یوما فی المسجد یرید ان یبول فصاح
به الناس فاتاه نعیمان بن عمرو بن رفاعة بن الحرث بن سواد
النجاری فتنحی به ناحیة من المسجد ثم قال اجلس فترکه
یبول فبال و صاح به الناس فلما فرغ قال من جاء بی

دحکم

ویحکم هذا الموضع قالوا النعیمان بن عمرو قال فعل الله به
وفعل اما ان والله علی ان ظفرت به ان اضربه بعصای
هذه ضربة تبلغ منه ما بلغت فمکث ما شاء الله حتی
نسی ذلک مخرمة ثم اتاه یوما وعثمان قایم یصلی فی ناحیة
المسجد وکان عثمان اذا صلی لا یلتفت فقال هل لک
فی نعیمان قال نعم این هو دلنی علیه فاتی به حتی اوقفه علی
عثمان فقال دونک هاهو فجمع مخرمة یدیه بعصاه
وضرب عثمان فشجه فقیل له انما ضربت امیر المومنین عثمان
فسمعت بذلک بنو زهرة فاجتمعوا فی ذلک فقال عثمان
دعوا النعیمان لعن الله نعیمان فقد شهد بدرا انتهی
ازین عبارت لعن کردن عثمان بر نعیمان که صحابی بدری بود

بخوبی ثابت و متحقق است و ایضا حضرت ام الصبیان را در

نامهربان مومنان بزبان صدق بیان در شان خلافت

نشان جامع القرآن محرق القرآن فرموده اقتلوا نعثلا

قتل الله نعثلا و در روضة الاحباب آورده که عایشه در شان

عثمان میگفت که لعن الله نعثلا قتل الله نعثلا و نیز

در روایات متعدده کتب سنیه آمده که او میگفت اقتلوا نعثلا

فقد کفر حتی قال عبید بن ابی سلمة وهو ابن ام کلاب من

احوال عایشه شعر فمنک البداء و منک الغیر

و منک الریاح و منک المطر و انت امرت بقتل الامام

و قلت لنا انه قد کفر فهبنا اطعناک فی قتله و قاتله

عندنا من امر « و این کلام صدق التیام نص صریح است

در لعن

درلعن وسباب وتنابز بالالقاب پاره جناب خلافت مآب
چه نعثل در لغت بمعنی کفتار نر و پیر احمق آمده و هم نام یهودی
دیرانی و نیز نام مردی مصری لحیانی قال جامع جامع
الاصول فی نهایة اللغة فی مقتل عثمان لا
یمنعنك مكان ابن سلام ان تسب نعثلا وكان اعداء
عثمان يسمونه نعثلا تشبيها برجل من مصر كان مصر
طويل اللحية اسمه نعثل وقيل النعثل الشيخ الاحمق
وذكر الضباع ومنه حديث عائشة اقتلوا نعثلا
قتل الله نعثلا تعني عثمان هذا وكان منها
لما غاضبته وذهبت الى مكة وقال الفيروزابادي
ان النعثل كجعفر الذكر من الضباع والشيخ الاحمق

ویهودی کان بالمدینة ورجل لحبالی کان یشتبه بر

عثمان انتهی پس حضرات سنیان بسبب تکفیر سابّ عثمان

عاق والد در سو منان گشته اند و ما زمره سادات شیعیان

ماده باطاعت آن جدّه فاسده که یعرم میباشیم و فرمان

مادر نامهربان را باوصف نامهربانی اوشان نافرمانی نمیکنیم

وایضا خال المومنین رئیس القاسطین بسبب وحرب

بانفس رسول وزوج بتول خود را از حریم حرم اسلام خارج

و در حیطه کفر و ضلال واله ساخته واین امر بیست

طشت از بام افتاده واین سنت سیئه معاویه باغیه طاغیه

مستمر تا زمن خلافت عمر بن عبد العزیز بوده که بالای منابر

سب مینمودند و آن عهد شایع رسیده چنانچه ابن ابی الحدید

معتزلی

معتزلی از شیخ خود ابو عثمان جاحظ نقل کرده که معاویه
در آخر خطبه جمعه میگفت اللهم ان ابا تراب الحد فی
دینک وصد عن سبیلک فالعنه لعنا وبیلا و
عذبه عذابا الیما و در مستطرف در باب ثانی آورده که
معاویه بعقیل ابن ابیطالب گفت که علی از تو قطع رحم
کرد و من صله رحم با تو نمودم و راضی نمی شوم از تو الا
ان تلعنه علی المنبر فقال افعل فصعد المنبر ثم قال
بعد ان حمد الله واثنی علیه وصلی علی النبی ایها
الناس قد امرنی ان العن علی ابن ابیطالب معاویة
بن ابی سفیان فالعنوه ثم نزل و این روایت
صریح است در امر کردن آن باغی طاغی عقیل را بسب نفس رسول

و خلیفه بحق بالاتفاق بجز فیکه خود منحق آن لبود وهم نص

بر بعض عقیل ست براو فاعتبروا یا اولی الابصار و

نیز در کتاب ینابیع کوریند لوست و باب ثامن و عشرین لما

قدم معاویة المدینة صعد المنبر و نال من علی

فقام الیه الحسن فحمد الله واثنی علیه ثم قال ان

الله عز وجل لم یبعث نبیا الا جعل له عدوا من

المجرمین فانا ابن علی وانت ابن صخر وامک هند

وامی فاطمة وجدتک قتیبه وجدتی خدیجة

فلعن الله الادنی حسبا واخملنا ذکرا واعظمنا

کفرا واشدنا نفاقا فصاح اهل المسجد امین امین

وقطع معاویه خطبته ودخل منزله وابن ماجه در سنن

خود

11

خود روایت کرده باسناده عن سعد بن ابی وقاص
قال قدم معاویه فی بعض حجاته فدخل علیه سعد فذکر
وا علیاً فنال منه فغضب سعد وقال تقول هذا الرجل
سمعت رسول الله یقول من کنت مولاه فعلی
مولاه وسمعته یقول انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی وسمعته یقول لاعطین
الرایة الیوم رجلا یحب الله ورسوله انتهی و در صحیح مسلم
از عامر بن ابی وقاص آورده قال امر معاویة ابن ابی سفیان
سعدا فقال ما یمنعک ان تسب ابا تراب فقال اما ما
ذکرت ثلاثا قالهن له رسول الله فلن اسبه لان یکون
لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم الحدیث واز جمله

اصحاب مغیره بن شعبه ساب جناب ولایتمآب بوده حاکم در مستدرک

باسناد خود آورده ان المغیرة بن شعبة سب علی ابن

ابیطالب ع فقام الیه زید بن ارقم فقال یا مغیرة الم

تعلم ان رسول الله نهی عن سب الاموات فلم تسب علیا

وقد مات و در کتاب مستقصی مقصد اقصی مسطور است

که چون خلق از محاکمه صفین مراجعت نمود بجد دست امیر المومنین

پیوسته بر روس منابر زبان بلعن معاویه و عمرو عاص و ابوا

لاعور سلمی و حبیب ابن سلمه فهری و ضحاک ابن قیس و ولید

ابن عقبه و ابو موسی اشعری بگشادند و چون این خبر مسموع

بمعاویه شد امر کرد که با میر المومنین علی و حسن و حسین ع و ابن

عباس لعنت کنند و در روضة الصفا آورده که دریا حراثی

بالحکم

12

تحکیم چون عمرو عاص از منبر بزیر آمد ابو موسی عمرو را دشنام
داده گفت خدا ترا توفیق ندهد که عذر کردی و بهتان گفتی
و عصیان ورزیدی که با خبین مقرر نکرده بودیم و انما مثلک
مثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث عمرو گفت
تو خلاف میگوی و انما مثلک مثل الحمار یحمل اسفارا اگر
چه چون استیعاب سب و سباب اصحاب با همدگر باعث مزید اسهاب است
اقتصار بر همین مقدار اقرب بصواب نمود و لاینبئک مثل
خبیر و من لایکفیه الیسیر لایکفیه الکثیر و العاقل یکفیه
الاشارة و الجاهل لایجدیه الف عبارة خلاصه آنکه
مفتیان بصفت نشان دایره لعن و تکفیر را چنان وسیع
ساخته اند که بسعی مشکور شان خلفای عالیمقدار و صحابه کبار
و تابعین صغار و ام المومنین و خال المسلمین همگی محاط محیط

ان دایره کبیره گردیده اند وخود شان گویا مرزان گشته اند

قالت الجماعة قال رسول الله اذا ظهرت الفتن

او قال البدع وسب اصحابی فلیظهر العالم علمه فمن لم

یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس

اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا اخرجه الخطیب

البغدادی نقول و فیه الشناعة این روایت و ما بعد ان ماخوذ

ومنقول است از صواعق محرقه بمصداق اشد قسوة من الحجر و

ما اولا در ینمقام بذکر جواب اجمالی که در قلع و قمع استدلال

اینچنین روایات بالتمام کافی و وافی باشد می پردازیم

وثانیا عنان بیان بسوی جواب تفصیلی بعد نقل روایات

مقطوعه حیا کانه منقطعه میسازیم اما جواب اجمالی

علی الوجه الکلی اینست که جماعه متسننین که متشبث باین روایات

درمعرض استدلال می‌گویند این استدلال ظاهر الاختلال است چه
همچنین روایات نه از قسم ادله الزامیه است و نه از ادله تحقیقیه.
زیرا که الزام وافحام خصام بروایات خود شان که نزد خصوم
مجعول وغیر مقبول است صورت امکان ندارد چه الزام بمسلمات
میشود نه بغیر مسلمات میشود ودلیل تحقیقی هم نمیتواند شد چه تحقیق
فرع تصدیق است وتصدیق این اخبار بنابر مذهب مستدلین
مستلزم تکذیب آن است زیرا که آن بحسب زعم شان بکذب نفسه
است پس بطریق قیاس استثنائی میگوئیم لو کانت تلک
الروایات عند اهل السنة صحیحة غیر ماولة لکان تکفیر
الصحابة السابقین صحیحا لکنه لیس بصحیح عندهم ینتج ان
تلک الروایات عندهم لیست بصحیحة غیر ماولة و نیز ظاهر است
که تکفیر سابقین صحابه مستلزم تکفیر صحابه سابقین است

پس این روایات دلالت تمام بر تکفیر صحابه است فهی فی
الحقیقة والتحقیق لنا علینا ومجال التاویل وسیع فسبیح
ولکل وجهة هو مولیها بالجمله اگر این اخبار را واجب العمل
دانند الله این گو واین میدان بیائید در میدان لعان
وشروع کنند بلعن وتکفیر صحابه سابین صحابه خصوصاً معاویه
طاغیه باغیه که بدعت سب ولعن را نسبت بعم رسول وخلیفه بحق
باتفاق فریقین وریحانتین رسول وسیدی شباب اهل الجنة
جاری ساخته بالای منابر بان قیام واقدام نموده لکن چون
حضرات سنیان مردان میدان نیستند ازین مفاز میگریزند
ورد آیات خود را متروک العمل بسیار زند وهرچه متروک العمل باشد
چگونه دلیل تحقیقی تصدیقی تواند بود وبتقریر دیگر بگوئیم
در اخباریکه از کتب خود آورده اند وان بزعم ایشان
متفقٌ

114

متضمن تکفیر سابین اصحاب است آیا مراد از لفظ صحابه

اصحاب مقبولین اصحاب اند یا اعم از آنها و از مرتدین و مردودین

ومنافقین علی الاول فلا دلالة فیها علی المطلوب باقی

ماند کلام در آنکه مراد مقبولین ما هستند یا مقبولین شما این

خود ظاهر است که مقبولین ما مقبولین شما هم اند پس قطعا مراد

بوده باشند اما مقبولین شما فقط مردود نزد ما میباشند پس

اراده آنها مشکوک است پس مشکوک را متروک سازند و دست از

دامن مقبولین بالاتفاق بر ندارند و چون این کلام در این

مقام استطرادی است تطویل بعید از تفصیل است آینده بائیم و شما

و احتمال ثانی باطل زیرا که بر این تقدیر اصحابی شامل اصحابی

اصحابی خواهد بود و آنرا نزد ادنا از حدیث فهمی محاورهٔ رجال

من استحی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی

فقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم فيقال ان هؤلاء لم يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم كه در صحاح مسطور است ثابت وبه مرتدين به سبب كفر سابق نميتوانند شد منادي در شرح جامع صغير گفته قيل هم اهل الردة بدليل رواية سحقا سحقا وقيل اهل الكبائر والبدع والظلمة المسرفون في الجور وطمس الحق وقيل المنافقون وقال القاضي هم صنفان المرتدون عن الاستقامة والعمل الصالح والمرتدون عن الدين انتهى فحال المرتدين عن الدين كحال المردودين الملعونين على لسان النبي الامين كالمتخلفين عن الجيش وان كانوا من قريش فكيف يكون لعنهم سبباً للكفر

التابين

انس ابن مالک در موطا آورده قال النبی لشهداء
احد فقال هولاء اشهد علیهم فقال ابوبکر لعبد السنا باخوانهم
یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا
فقال بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر
ثم بکی ثم قال وانا لکائنون بعدک اما جواب تفصیلی پس
بر اینطریق است که روایتیکه از صواعق محرقه آورده اصل صحیح
ان بیان است که در کتب احادیث با وارد شده وهی هذه
قال رسول الله اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم
علمه ومن لم یفعل فعلیه لعنة الله وفقره موضوعه مجعوله و
اصحابی در این روایت اصلا مذکور نیست و آثرا واضعین سنیه
بنابر خیر خواهی صحابه از جانب خود اضافه نموده اند و در حقیقت

کلام حضرت خیر الانام نیست اگر گویند از کجا که انفقره مجعوله است و ما

آنرا داخل نموده ایم چرا نباشد که در اصل آن فقره در حدیث

بوده و شما بر بدخواهی صحابه آنرا محذوف و ساقط ساخته

اید گوییم دعوی ما مقرون است به بینه مقبوله و شهود کثیره اول

آنکه روایتیکه بما رسیده از اهل بیت رسالت رسیده و اهل

البیت ادری بما فی البیت و روایت شما از اغیار و قول

اغیار اگرچه یار و یار غار باشند ساقط از پایه اعتبار خاطر

ار دره قبول است دوم آنکه منطوق و مفهوم روایت کتب

باو دلالت دارد بر وجوب اظهار علم در وقت ظهور بدعت و

حرمت کتمان آن مطلقا آیه بدعة کائنة و آن فاسد است

باجماع ملت و آیه کتاب الله ان الذین یکتمون ما انزلنا

من البینات من بعد ما بیناه للناس اولئک

یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بخلاف روایت اهل خلاف

کم

که بر خلاف اطلاق آیه کریمه دلالت بر اختصاص بسب اصحاب دارد و آن
تخصیص بلا مخصص و ترجیح بلا مرجح است و سیاتیک تفصیله پس مضمون
حدیث ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالفه فدعوه و
اضربوه عرض الحائط تمسک باول صحیح و تشبث بثانی فاسد
و بخیر صحیح سوم آنکه روایت شما یا شما یا پوشیده و مخفی از اصحاب
بوده یا معلوم ایشان احتمال اول اولا قرینه قویه بر موضوع
بودن آنست و ثانیا بعید از عقل و دور از قیاس است که صحابه
جاهل بآن باشند و متاخرین ایشان عالم بآن حالانکه در عهد
صحابه و تابعین و اصحاب عناد بازار اجتهاد خیلی گرم بوده و
مجتهدین بسیار و مجتهدات بی شمار در کوچه بازار و علی الثانی
پس چرا علمای سنه در ازمنه ماضیه که سب شتم بلکه ضرب و لطم
و جرح و قتل که اشد و اصعب از سب است کما فی الحدیث

سباب المسلم فسوق وقتاله کفر در میان صحابه شیوع تمام یافته
بود باظهار علم خود ردع و منع از چنین بدعت فاحشه نکردند
آیا نمی بینی که در هنگام هنگامه که مجتهده عالی وقار شتر سوار
بی زمام و مهار علم علم و اجتهاد را در مقابله نص برافراشته
نص صریح قرانی وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج
الجاهلیة الاولی پس پشت انداخته و دست از حدیث
صحیح نبوی یا علی حربک حربی بر داشته و گفتار عمر را مدار
خود حسبنا کتاب الله را بر طاق نسیان گذاشته
مردانه وار در میدان کارزار محاربه و مقابله نفس رسول مختار
حیدر کرار غیر فرار قدم اقدام گذاشتند کسی از علمای
اصحاب کبار از میان رکاب بتغی انتساب بودند مانند
طلحه و زبیر از عشره مبشره و غیرهما من غیرهم باظهار علم

تنبیه

نقل صاحب الکشاف فی ربیع الابرار عن عائشة [illegible]
[illegible] تقول لیتنی [illegible]
حین [illegible]
[illegible] یوم الجمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] جمل [illegible]
[illegible] منه

تنبیه واعلام نمو نمودند تا اینکه نوبت باینجا رسید که
چون طلاب حوزه دیدند که کسی از برادران مالیعنی ذنابه
دعوی الاذناب برخاست ناچار برای تنبیه آن مجتهده
کبیره ومنع او از آن معصیت کبیره برخاستند وفریاد
عوعو سر راه آن معظمه بلند ساختند چون حدیث کلاب
بگوشش حق نیوش ایشان رسید خبر صدق اثر حضرت خیر البشر
ایاک ان تکونی یا حمیرا انبحک عند الک باشر ایشان رسید
چون خالی از انصاف نبودند عزیمت مراجعت از آن
سفر لقاوت اثر نمودند لکن مفتیان وراشیان
بی دینان که حاضر حضور بودند جماعتی را از ایشان
لتکلیف تحمل شهادت بانمعنی دادند که آن آب که سکان

یعنی اب سک ان العوا ... الا ودیعه
تنبعث بکلمه والبصره ویعوی الذی
یشتل بعض بکلمه الاحارث الی
تبع عابانه ازکیاب
البصره
... حنبلی

نبودن جواب بنوده آخر الامر اجتهاد مجتهدین مقتضی تقدیم
شهادت علی النفی بر شهادت علی الاثبات گردید و تبر جیح
گواهی ذوی الاذناب گواهی آن کلاب قرار یافت عجب
عجاب اینست که صحابه بسبب کتمان علم و ناحق ساختن حق خود
را مورد لعن حق ساختند و همچنین در حرب صفین هیچ کس از
صحابه حاضرین باظهار علم خود نپرداخت و کلمه معاویه
بمقابله معاویه باغیه طاغیه صدای عوعو را بلند ساخت
و با وصف انکه بالای منابر باعلان تمام سادات اصحاب
با مرآن مرتاب شیوع یافت احدی روایت مذکوره را بابالای
منابر بیان نه نموده فاعتبروا یا اولی الابصار خلاصه
کلام اینکه از آیه سابقه و روایات مذکوره این خود ظاهر
گشت که کاتمین ملعونین و لاعنین ایشان حق تعالی و ملایکه
و مومنین

18

مقربین نبوده اند لکن مقام استقصا و استفسار از مفتیان

کبار بنیست که مراد از لاعنین در قول او سبحانه و یلعنهم

اللاعنون کدام فرقه اند که حق تعالی اظهار او در مقام

سبع ذکر فرموده و بعض آنها را قرین بعض خود و بعض بملایکه خود

ساخته و این سینیان از این نعمت محروم اند فانهم الساکتون و الصامتون

صم بکم عمی فهم لا یرجعون بل لا محاله مراد از ان امامیه

المتخلقون باخلاق الله و المتادبون باداب الله و

اللاعنون علی اعداء الله چهارم انکه اضافه فقره موضوعه

و سب اصحابی در روایت سنیه کلام منخرط النظام حضرت سید الانام

را مختل النظام ساخته زیرا که کلمه سب دو احتمال دارد یکی انکه

بصیغه ماضی معلوم باشد و رجحان آن معلوم است دوم انکه بصیغه

مجهول باحتیاط مجاهیل را عمومست واحتمال اول اگرچه
منافی مطلوب سنیان است چه سباب اصحاب ازان ظاهر
واظهار علم عالم برای ردع اصحاب ازان واضح واذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال واین فقره اشاره بان
سب باشد که در زمان خال المؤمنین بالای منابر شیوع یافته بود
فیکون لنا لا علینا بااینهمه بر هر دو تقدیر اختلال
باقی زیرا که ظاهر عطف دلالت بر مغایرت معطوف علیه
دارد پس سب بدعت وقسیم بعیه باشد وحال آنکه نزد سنیان
سب قسمی از بدعت است در اینصورت یکون قسیم الشی
قسما له پس مقدم شرطیه که در روایت سنیه مروی شده
عبارتست از مجموع ظهور بدعت وسب یا نه ظهور بدعت
فقط حال آنکه آیه کریمه واجماع امت دلالت دارد بر آنکه

مطلق

مطلق بدعت مرادست وچون مفهوم شد نزد محققین
ارباب اصول فریقین حجت است پس مفهوم آن در این مقام
نفی مجموع باشد وانتفای مجموع بانتفای احد الاجزا میباشد
پس اگر سب بمیان نیاید وبدعت دیگر ظاهر شود باید که علمای
در آن وقت باظهار علم خود مامور نباشند بلکه کتمان آن
جایز شود وهو خلاف ظاهر الایة والاجماع واگر
عطف تفسیری گرفته شود تضییق در تخصیص زاید خواهد بود
ومجال التاویل وسیع لکنه علیل فلا یروی الغلیل
قالت الجماعة عن ابن عباس مرفوعا یکون فی آخر
الزمان قوم یسمون الرافضة یرفضون الاسلام
فاقتلوهم فانهم مشرکون اخرجه الهروی والذهبی

عن ابراهيم بن الحسن بن حسين ابن علي عن ابيه عن جده
قال علي ابن ابي طالب ليظهر في امتي في اخر الزمان
قوم يسمون الرافضة يرفضون الاسلام اخرجه
الذهبي عن علي عن النبي وقال سياتي من بعدي
قوم يقال لهم الرافضة فان ادركتم فاقتلهم
فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة
فيهم قال تفرطونك بما ليس فيك ويطعنون على
السلف اخرجه الدار قطني واخرجه عنه من طريق
اخر بنحوه وزاد فيه ينتحلون حبنا اهل البيت و
ليسوا كذلك واية ذلك انهم يسبون ابابكر
وعمر واخرج ايضا من طرق اخر عن فاطمة الزهراء و
عن ام سلمة نحوه وقال لهذا الحديث عندنا طرق
كثيرة

20

کبیره انتهی نقول لدفع الشناعة عجب عجاب اینست که فضلای مجهول سینه مثل ابن حجر در صواعق و غیره فی غیره چنین روایات مزخرفه موضوعه بدون شعور حال رجال سند و بغیر ادراک معانی آن کورکورانه بمقابله مردان میدان ارادهٔ احتجاج و استدلال می نمایند اگرچه مجوبه سابقه که الفاظ مومی بعض تنبیه در آمده کافی و وافی است لیکن باسلوب تازه میگویم که چون کلام در تضعیف و جرح رواة این روایات موجب تطویل مقال و باعث ملال و املال است طی کشیح از ان نموده اقتصار بر همین مقدار می نمایم که در موضوعات طاهر هندی و غیره امثال این روایات را که مشتمل بر تکفیر و استحقاق قتل روضه است از جمله موضوعات شمرده بجرح و تکذیب رواة آنها پرداخته اند و مع قطع النظر عن ذلک میگویم که حال جهل ابن حجر ثابت

بمعنی روایات خود نیست که تا حال این جماعت جهال و زمانیه اند که فرقه روافض و رافضه گیستند و از غایت جهل بسیطه بلکه از نهایت جهل مرکب بزعوم باطل خود گمان برده اند که مراد از ان اثنا عشریه هستند حال آنکه اینان بلقب شیعه بمفاد یا علی انت و شیعتک فی الجنة ملقب اند و اطلاق روافض از معنی لغوی گرفته شود پس اطلاق آن بر جمیع فرق و کافه اهل ملل میتوان نمود چه رفض در لغت بمعنی ترک است و هر فرقه تارک طایفه فرقه دیگر میباشند زیرا که سنیان روافض و تارک اهل بیت و ائمه اثنا عشریه اند و شیعیان تارک ثلثه و نظرای شان و بکذلک این خود و در روایات مذکوره مراد نمیتواند شد بلکه لامحاله مراد از روافض فرقه معینه است بحسب اصطلاح و لابد که

مرا

21

برای آنها خاصه ممیزه بوده باشد تا بان تمیز شان از دیگران
توان نمود و رسم نام یا ناقص که طرداً و عکساً تمام باشد
بان عنوان تعریف ان بتوان نمود اگر جماعت سنیه
استعدادی داشته باشند و در روایاتیکه خود آورده
اند بتامل نظر نمایند و از راه ورسم معرفات از حد و رسم
و نام و ناقص آگاه باشند و غور و تامل الکلام برند هر آینه
خواهند دانست که مراد از رواقض در این روایات فرقه ضاله
غلاة سبائیه کما یدل علیه ما فی روایة الدار قطنی
التی مرت فی کلام الجماعة قال یعرطونک بما لیس
فیک کمال الدین جهرمی در ترجمه صواعق میگوید علی
رضی الله عنه گوید گفتم یا رسول الله علامت ایشان

بحیثیت رسول الله صلوات الله وسلامه علیه فرمود علامت
ایشان آنست که مدح و وصف میکنند ترا بچیزی که در تو نیست
الخ و در نهایه ابن اثیر و در مجمع البحار گجراتی مذکور است
وح علی یهلک فی رجلان محب مفرط یقرظنی بما لیس
فی ومبغض مجمله شنآنی عن ان یبهتنی فیه انتهی و در
کتاب نهج البلاغه است که آنحضرت فرمود یهلک فی رجلان
محب غال ومبغض قال لیس و از فتح و لائح گردید که
علامت خاصه روافض آنست که بسبب غلو تجاوز از حد در مدح
آنحضرت مینمایند و در شان جناب شان اسناد صفات
الوهیت و سمات ربوبیت میکنند و عود از ان الا بجناب
تفسیر بعضها بعضا روایاتیکه در آن لفظ روافض آمده
را اداز است

[illegible]
روافض فرق علاحده اند
ولا تغفل ١٢ منه

22

مراد از ان همین فرقه ضاله غلاة بوده باشند و رئیس روافض
مذکورین عبد الله بن سبائی ملعون بوده که حضرت امیر المومنین
او را و اتباع او را بآتش سوختند و ما که فرقه حقه شیعه
اثنا عشریه سنیم آن ملعون را و اتباع او را از زنادقه و ضالین
و ملاحده مضلین و مرتدین میدانیم فی صحیح البخاری
فی ایات حکم المرتد و المرتدة عن عکرمه قال اتی
علی بزنادقة فاحرقهم قال القسطلانی فی شرحه
زنادقه بفتح الزاء جمع زندیق بکسرها و هو المبطن
للکفر المظهر للاسلام کما قاله النووی و الواحدی فی
کتاب الردة فی باب صفة الائمة و الوالی هو من
لا ینتحل دینا کما قاله فی اللعان فقیل انهم طائفة

من الروافض السبائية ادعوا ان عليا اله وكان
رئيسهم عبد الله بن سبا بفتح السين المهملة وتخفيف
الموحدة وكان اصله يهوديا فاحرقهم انتهى بموضع
الحاجة من كلامه وقاضی عیاض در شفا آورده وقد
احرق علي بن ابيطالب من ادعى له الالهية انتهى واز
علمای اعلام ما رضوان الله عليهم علامه على الاطلاق
در خلاصة الرجال فرموده عبد الله بن سبا غال ملعون
احرقه امير المومنين بالنار وكان يزعم عليا هو الله
وانه نبي لعنه الله انتهى وروى شيخنا الكشي باسناده
عن ابي جعفر ان عبد الله بن سبا كان يدعي النبوة
ويزعم ان امير المومنين هو الله تعالى عن ذلك فبلغ

ذلك

23

ذلک عن امیر المومنین فدعاه وسأله فاقر بذلک
وقال نعم انت هو وقد کان القی فی روعی انک انت
الله وانی نبی فقال له امیر المومنین ویلک قد سخر
منک الشیطان فارجع من هذا ثکلتک امک
وتب فحبسه واستتاب ثلثة ایام فلم یتب فاخرجه
واحرقه بالنار وقال ان الشیطان استهواه فکان
یاتی ویلقی فی روعه وروی روایة اخری مثلها عن
هشام بن سالم عن ابی عبد الله ع واکثر فضلاء
فحول سنیه وازانجمله ست خواجه نصر الله کابلی در صواقع
وسارق اکثر مضامین ان صاحب تحفه تصریح نموده اند که
کلانتر وسرگروه فرقه روافض ابن سبا بوده پس همین دلیل
کافیست بر اینمدعا که روافض اتباع آن ملعون اند نه کسی که

اور امر تدور بذیق مسبر اند لیس روایا تیکه در کفوه و ترک رفضه

آورده اند در باره اینها بوده یا شد و دیگر صفات روافض

که در روایات مذکوره مذکور شده همه منطبق بر آنفرقه ملعونه

میشود و آن اوصاف عدیده است اول حدوث آنفرقه

بعد زمان جناب سید کائنات علیه و آله افضل و اکمل التحیات

کما لیظهر من لفظه لیظهر فی روایة و سیاتی لبعدی فی

اخر الزمان فی تاالله و لعل المراد منه ما لعبده صلی الله

علیه و آله مطلقا کما یشعر به لبعدی و این عنوان اگرچه

عنوان عام است چه اکثر فرق ضاله بعد آنحضرت حادث شد

کما یوحی الیه ستفرق امتی الحدیث لکن این وصف در شیعه

اهلبیت متنفی لکونهم فی زمانه علیه الصلوة والسلام کما

یلوح من حدیث یا علی انت و شیعتک فی الجنة

و شیعة

و شیعة آنحضرت غیر ازینها که بوده و آنچه فاضل بی تمیز شیخ عبد العزیز
دهلوی خود را شیعه اولی قرار داده و باین سببش نیست چه اضافت
شیعه بسوی آنحضرت دلالت بر اختصاص شیعه با آنحضرت دارد
و چون شیعه بمعنی گروه تابعین است و اختصاص اتباع آنحضرت
غیر از یاد دیگری را حاصل نبوده چه سنیان در حقیقت شیعه ثلاثه
بلکه شیعه آل ابی سفیان هم هستند اختصاص در ایشان مفقود
و بر اصحاب طبع سلیم و ذهن مستقیم و ذوق صحیح پوشیده نیست
که ظاهر تقدیم مسند الیه در جمله انت و شیعتک فی الجنة تخصیص
است که بطریق قصر قلب یا قصر افراد دلالت بر حصر و اختصاص
دارد و اگر آنحضرت در حق شیعه شیخین هم چنین حدیث ارشاد
میفرمودند این احتمال ساغی میداشت لکن چون غیر از جناب
ولایتمآب بدیگری خطاب شیعتک واقع نشده پس این لقب مختص بآن جناب باشد

[illegible] زرارة و [illegible] الاسم
در تحقیق معنی لفظ شیعه گفته و بلغت [illegible]
علی کل من یتولی علیا رضی الله عنه و اهل بیته حتی
صار اسما لهم خاصة انتهی و ابن اثیر [illegible] گفته
در نقض منهاج الکرامه علامه [illegible] یفضلون علیا انتهی
و شیعة عثمان یفضلون عثمان
پس شیعه عثمان کسانند خوارج [illegible]
[illegible] پس غیر از اهل بیت
هم [illegible] مروانند شیعه
خصوصا [illegible] اسیر [illegible] ایشان کدام
عثمان و بعض [illegible]
فرقه [illegible] بوده ۱۲ منه

و بس پس فرقه شیعه هر چند خواهند که بتصنع و فریب خود را در
لعبت شیعه بگنجانند نمیتوانند گنجید و لنا بینات کثیره علی
ما ادعینا لکن لتطویل المقال یودی الی الاملال فلذا
عرضنا عن ذکرها و طوینا ها دوم رفض و ترک دین اسلام
و اختیار کفر و شرک کما یدل علیه قوله یرفضون الاسلام و این
هم اگر چه عرض عام است لتحققه فی الفرق المجسمة و المشبهة و الخوارج
و اشباههم لکن خارج از دین اسلام نمی شود مگر کسی که منکر
توحید یا نبوت یا معاد یا یکی از ضروریات دین بوده باشد
و این امر در فرقه ضاله روافض غلاة سبائیه بلاشبهه متحقق است
لکن بحمد الله ساحت عقاید حقه شیعه اثنا عشریه از چنین زندقه
منزه و مبراست چنانچه منصفین علمای اعلام سنیه نیز اعتراف
باسلام ایشان نموده اند و سیاتیک بنبائه بعد حین و این خود ظاهر است

که ایشان سوای بعض مستحقین لعن عیسی نزارند و چنین سب
سبب کفر و شرک نمی شود چه شرک عبارت از اثبات
شریک غیر است و سب نافی غیر و منافی شریک است اعجب از
نا انصافی این حضرات اهل جماعت که خود قایل بتثلیث اند
و ارباب ثلثه برای خود ساخته اند قال سبحانه اتخذوا
احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله پس لایق
لقب مشرکین برایشان اقرب بصواب است یا نسبت بما که براءت
از صنمی قریش و مناة الثالثة الاخری داریم فاعتبروا یا اولی
الابصار و میزوا بین المسلمین والکفار سیوم از امارات
و صفات روافض انتحال محبت اهل بیت و سب شیخین
است کما یدل علیه قوله آیة ذلک انهم یسبون ابابکر
و عمر و این نیز عرض عام است مختص بروافض نیست چه انتحال
حب آل در شما نیز موجود فان محب العدو عدو و لکن در شیعیان

[illegible] سیده [illegible] طرف نیست
معبودی [illegible] انتقام از تعریف [illegible] نشود و آن ا[illegible]
[illegible] و در حاکم [illegible] نسبت کرد از تعطیل
[illegible] ان و در [illegible] نیست [illegible]
که بر [illegible] لیست [illegible] شریک بعد انند و نه
بر جای خود دو یکی را شریک [illegible] اند و نه با امام
بیغمبر خود و یکی را شریک [illegible] بخلاف حضرات
خود [illegible] را سیم [illegible] پندارند [illegible] ایشان که صفات
سنیان [illegible] الله [illegible] را شریک خدا [illegible] اند و
محمدیه زایده را با خدا شریک [illegible] علیه السلام
تعدد [illegible] قایل اند قال امیر المؤمنین
اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق
به و کمال التصدیق به نفی الصفات عنه
لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و
شهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن
وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد
[illegible] پس از کلام
جزاه و من جزاه فقد جهله [illegible] ثابت
[illegible] الی [illegible]
صفات قایل [illegible] توحید [illegible] اصل اول
علیه [illegible] اصول دین
[illegible]

امامیه انتحال مفقود لانهم موالون لمن والاهم معادون

لمن عاداهم اما سب شیخین پس اگر بمعنی لعن باشد فرقه حقه

امامیه نیز دران شریک اند لکن چنین سب سبب کفر نمی شود

کما مر مرارا پس این علامت مختصه بروافض نبوده باشد

بلکه از عوارض عامه است که با انضمام خاصه سابقه اعنی تقرظو

بما لیس فیک رسم تمام می شود و بهمان معرفت روافض غلاة

است خلاصه آنکه در روایاتی که آورده اند و علامات روافض

مذکور شده یکی مبالغه و غلو در مدح آنحضرت بانچه آنحضرت

متصف بان نبوده اند دوم سب شیخین پس تا که مجموع امارتین

متحقق نشود تحقق رفض نخواهد شد و لا یتحقق المجموع الا فی

الغلاة و لا عبرة باحدیهما اما آنچه صاحب تحفه در بیان فرقه

زیدیه که قایل بامامت زید شهید بنا بر زعوم باطل خود هستند

نوشته که جماعه را که از صحبت او جدا شده بیکوقت برگشتند
روافض لقب نهادند بلکه خود زید شهید در حق آن بیوفایان
دروغ زن فرمودند که رفضتونا قیهم الروافض انتهی پس این جماعت
نیز اگرچه از فرقه ضاله اند که نزد ما هستند لکن مراد از روافض
در روایتیکه مذکور شده نمیتوانند بود چه رئیس آنها ابن سبای
غالی نبوده و شما او را باسم رئیس آنفرقه بیندا شته
اید علاوه انکه اگر لقب رافضی مختص بهمان جماعه بیوفایان
بوده که ترک رفاقت زید کردند پس اطلاق روافض بر
دیگر فرق مثل بعض زیدیه که ترک رفاقت نکردند و مانند جارودیه
و اسماعیلیه و غیره فرق ضاله جایز نباشد و اگر جمیع فرق شیعیان
باسم شیعه را روافض مینامند پس ابو حنیفه کوفی هم قایل بامامت
زید بوده چنانچه شهرستانی در ملل و نحل گفته که بعض جارودیه قایل

قایل امامت زید ابن علی و بعد از وی بامامت محمد بن عبد الله بن الحسن بعد از و کان ابو حنیفة علی بیعته و من جملة شیعته حتی رفع الامر الی المنصور فحبسه حبس الابد حتی مات فی الحبس و قیل انه انما بایع محمد بن عبد الله الامام فی ایام المنصور و لما قتل محمد بالمدینة بقی الامام ابو حنیفة علی تلک البیعة یعتقد موالات اهل البیت فرفع حاله الی المنصور فتم علیه ما تم و خود صاحب تحفه هم گفته گویند که امام اعظم ابو حنیفه کوفی نیز بصحبت امامت زید بن علی قایل بعد او و او را در این خروج تصویب می نمود و مردم را بر رفاقت او تحریض میکرد انتهی خلاصه آنکه اگر جارودیه و سایر زیدیه را رافضه میدانند پس حنیفه هم رافضی باشند و الا فیحقیق

بامامیه

بامامیه اثنا عشریه بیوجه است و از مجرد اسناد شمار فض
را صحت این اسناد نسبت بفرقه حقه اثنا عشریه ثابت
نمی شود و تعجب است که فاضل عزیز در تحفه خیلی کلام و حاشا
از اسناد لقب بتوا صیه بخود بخلاف کسی که هرچه خود نپسندی
بر دیگران مپسند حالانکه نصب عداوت اهل بیت نسبت
بایشان ظاهر فان صدق العدو عدو کما قیل

تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان الرای عنک
لعاذب قالت الجماعة عن ابن عباس من سب
اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین

نقول نحن الشیعة بلی لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین علی من سب سادة الاصحاب واهل البیت
او امر بسبهم او رضی به فی الصواعق اخرج احمد وا

للحاکم و صححه عن ام سلمه رض قالت سمعت رسول الله
یقول من سب علیا فقد سبنی لیکن معاویه و نظرائش
در حقیقت ساب جناب رسالتمآب بوده اند و در کفر ساب جناب
مقام شک و اشتباه نیست و بر فعلش لسبب مخفی نیست که تاکید
باجمعین دلالت واضحه دارد که مراد از ملعونین سابین
الجماعت هستند که مستحق لعن نیز و نفرین باشند تا که مورد
لعن ناس باجمعهم بوده باشند نه کسانیکه بزعم احد بجز نیز
مستحق آن بوده باشند و هذا البعد لتسلیم کون
المخالفین من الناس الا عنین و لبعد التسلیم
صحة الروایة و الا فقد قال المناوی فی فیض
القدیر فی شرح حدیث من سب اصحابی طب عن ابن
عباس قال الهیثمی فیه عبد الله بن خراش و هو
ضعیف و کیفما کان چون سب و سباب در میان اصحاب

شایع

۲۸

شایع بوده پس اقتدا درین باب باصحاب بمفاد حدیث
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وسبب الله است
خواه نجوم سعد باشند و خواه شوم کما قیل صحابه گرچه کالنجوم اند
ولی بعض کوکب نحس و شوم اند قالت الجماعة الطبرانی عن
عبد الله بن مغفل الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا
من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی
ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی
الله ومن اذی الله یوشك ان یاخذه قلنا الشیعة
معاذ الله این روایت متشابه مجهولة الدلالة که از متفردات عامه
ست روایت خاصه ناصه محکمة الدلالة متفق علیها
بین العامة والخاصة متواتره بالمعنی باید شنید قال رسول
الله ص فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن
اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فقد کفر و در مشکوة

کسانی که جمیع اصحاب نبوده لنا عن ذلک
و استحقاق لعن ... الصلحاء مطلقا
لنا ان المراد ... من حیث انه صحابی
کفر والا ... نزد ارباب ...
کرده اول ... ثلاثه را ...
و بنو امیه را از خاندان رسالت ...
اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم

شریف مذکور است عن المسور بن مخرمة ان رسول الله
قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی وفی
روایة یریبنی ما ارابها ویؤذینی ما اذاها متفق
علیه وفی صواعق ابن الحجر عن النبی انه قال یا فاطمة
ان الله یغضب لغضبك ویرضی لرضاك فمن
اذی احداً من ولدها فقد تعرض لهذا الخطر العظیم
لانه اغضبها ومن احبهم فقد تعرض لرضاها
ودر کتاب مدارج النبوة آورده ان الله یغضب
لغضب فاطمة ویرضی لرضاها ای جماعت سنیه هیچ میدانید
وموذیان بضعه رسول کیانند اگر نمیدانید حالا بدانید اول
موذیان اول شما وثانی شان ثانی تان بوده فی صحیح البخاری
باسناده عن عائشة ان فاطمة بنت النبی ارسلت

وبعضهم الاخر رضی الله
بالسبق یکون حتی الشیخین رضی الله عنهما وحیث
عنهما العرض علی القاضی فی کونهما سبقا او یکون
وجه عدم الکلام الی الباب المبین والعصر وقد یکون
الامور الدنیویة او بخبر جهة
الاخر خاص من الامور فانه انما هو سبب
کبعض الرفضی لهما فانه انما هو بحیله
الرفض وتقدیمه علیا واعتقاده
ان ینص لعلی القرابة للنبی فعلم ان
بغض الرافضی للشیخین انما هو لما
استقر فی ذهنه الجهلة وما نشأ
علیه من الفساد ومن اعتقاد ظلمهما لعلی
ولیس کذلک ولا علی المعتقد لذلک انه
ولیس یاخذ بتکفیر الرافضی بتلک
قطعا او یاخذ ذلك فیهما نقض
یعود من اعتقاده ذلك الى النبی
علی الدین لانهما الاصل النور النبی
فی اقامة الدین ومجاهدة المرتدین
والمعاندین ثم قال الجوهر لولا ابو بکر
ما عبد الله بعد صلی الله علیه الذی
رای فقال المرتدین مع مخالفته
الرا... حتی اقام علیهم الادلة
الواضحة علی قتال المرتدین ومانعی
الزکوة الی ان رجع الیه ...
... فلیسف الله ...
الی الاسلام ...

الی ابی بکر تسأله میراثها من رسول الله مما افاء الله
علیه بالمدینة وفدك وما بقی من خمس خیبر فقال ابو بکر
ان رسول الله قال لا نورث ما ترکناه صدقة انما
یأکل آل محمد من هذا المال وانی والله لا اغیر شیئا
من صدقة رسول الله عن حالها التی کانت علیها
فی عهد رسول الله ولاعملن فیها بما عمل به رسول الله
فابی ابو بکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا فوجدت
فاطمة علی ابی بکر فی ذلك فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت
وعاشت بعد النبی ستة اشهر فلما توفیت دفنها
زوجها علی ولم یؤذن بها وصلی علیها علی انتهی
و در جامع الاصول از صحیح مسلم و مسند ابی داود روایت
شده فغضبت فاطمة فهجرته فلم تزل بذلك حتی توفیت

جواب اجمالی آنست که [illegible] جمیع صحابه
در عبارات [illegible] بعضی [illegible]
وبعضی بعضی [illegible] الصحابه [illegible]
اما بعضی بعضی حتی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] اغتیاب [illegible]
در جواب [illegible] اجمع و [illegible]
الصحابة [illegible] و اما جواب
فغضبت [illegible] فاعلم
[illegible]

ابن قتیبه در کتاب الامامت والسیاسته روایت کرده ان عمر
قال لابی بکر انطلق بنا الی فاطمة فانا قد اغضبناها
فانطلقا جمیعا فاستاذنا علی فاطمة فلم تاذن لهما
فاتیا علیا فکلماه فادخلهما علیها فلما قعدا عندها
حولت وجهها الی الحائط فسلما علیها فلم ترد علیهما
السلام فتکلم ابو بکر فقال یا حبیبة رسول الله والله
ان قرابة رسول الله احب الی ان اصل من قرابتی
وانک احب الی من عایشة ابنتی ولوددت یوم
مات ابوک انی مت ولا ابقی بعده افترانی اعرفک
واعرف فضلک وشرفک وامنعک حقک و
میراثک من رسول الله الا وانی سمعت رسول الله
یقول لا نورث ما ترکناه فهو صدقة فقالت ارایتکما
ان

30

ان حدثتكما حديثا عن رسول الله اتعرفانه و تعقلانه

قالا نعم فقالت انشدكما بالله الم تسمعا من رسول

الله يقول رضاء فاطمة من رضاى و سخطها من

سخطى و من احب فاطمة ابنتى فقد احبنى و من ارضى فاطمة

فقد ارضانى و من اسخط فاطمة فقد اسخطنى قالا نعم

و سمعناه من رسول الله قالت انى اشهد الله

و ملائكته انكما اسخطمانى و ما ارضيتمانى و لئن لقيت

النبى لاشكونكما فقال ابوبكر عائذا بالله من سخطه

و سخطك يا فاطمة ثم انتحب ابوبكر باكيا تكاد

نفسه ان تزهق و هى تقول و الله لادعون الله

عليك فى كل صلوة و ابوبكر يبكى و يقول و الله

لادعون الله لك فى صلوه اصليها ثم خرج

باکیا پس میپرسم که نزد شما آیا آنجناب مطهره از رجس بنص آیه
تطهیر نبوده آیا المعصومه را صحابیه هم نمیدانید که ایذای او را
روا نمیدارید و بود باتش را داخل در تحت عموم من اذاهم
نمیدانید و آنها خود اقتصار بر ایذای المظلومه هم ننموده بسبب
غصب منصب و شهادت حضرت یعسوب الدین و امیر المومنین
و سید شباب اهل الجنة و ام ایمن در باره هبه فدک ایذای
این همه حضرات نموده اند کما بین فی محله فی صواعق ابن
الجاخرج ابو یعلی و البزاز عن سعد بن ابی وقاص قال
رسول الله من اذی علیا فقد اذانی و اخرج الطبرانی
بسند حسن عن ام سلمه عن رسول الله ص من احب علیا
فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغض
علیا فقد ابغضنی فقد ابغض الله و ایذاء ام المومنین

در

31

در حرب جمل و قتال المؤمنین در صفین کالشمس فی رابعة النهار

در کمال ظهور و مستغنی عن الاظهار اگر با انیمه قتال و جدال ایم

ایذا نبوده باشد دور از عقل و بعید از انصاف است و ایذای

خلیفه ثالث درباره حضرت ابوذر رض و اهانت و اخراج او

بسوی ربذه با وجود آنکه جناب رسالتمآب درباره آنجناب فرموده

ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی صدق لهجة من

ابی ذر و نیز ضرب و شتم عثمان که نسبت بحضرت عمار که جناب

سید ابرار در حق شان فرموده عمار جلدة ما بین عینی

تقتله الفئة الباغیة و این ضرب منجر بفتق گردیده در کتب

مذکور و مسطور است و ظلم و ستم او بر ابن مسعود صحابی جلیل القدر

و بزور گرفتن قرآن از او و سوختن اکثر مصاحف بآتش در تمام

آفاق مشهور و بر السنه جمهور مذکور اعثم کوفی در تاریخ خود گفته

ان عثمان جعل قراءة عبد الله بن مسعود مهجورة
وضربه حتى الى ان يرسل مصحفه الى عثمان لامر
علم انه يحرقه انتهى ومن شاء فليرجع الى الكتب
الكلامية للفريقين بالجمله عدوان وطغيان وجور صحابه
وتابعين بنحوي که بظلم وفسق گشته بود خصوصا نسبت باهل
بیت طاهرین از انجمله است که علمای اعلام سنیان بهم بان
اعتراف دارند قال العلامة التفتازانی فی شرح المقاصد ان
ما وقع بين الصحابة رضوان الله عليهم من المحاربات
والمشاجرات على الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکور
على السنة والثقات يدل بظاهره على ان بعضهم
قد جاز عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان
الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب
الملک

الملك والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس
كل صحابي معصوما وكل من لقي النبي ع بالخير موسوما
الا ان العلما لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذكروا لها
محامل وتاويلات بها يليق وذهبوا الى انهم محفوظون
عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقايد المسلمين
عن الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة رضوان
الله عليهم اجمعين سيما المهاجرين منهم والانصار
والمبشرين بالثواب في دار القرار رضوان الله عليهم
اجمعين واما ما جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي
فمن الظهور لا مجال للاخفاء والشناعة بحيث لا
اشتباه على الآراء اذ تكاد تشهد به الجماد والعجماء وتبكي
له الارض والسماء وتنهد منه الجبال وتنشق الصخور

ويبقى سوء عمله على كر الشهور ومر الدهور فلعنة الله
على من باشر او رضى او سعى ولعذاب الآخرة اشد
وابقى فان قيل فمن علماء المذهب من لم يجوز اللعن
على يزيد مع علمهم بانه يستحق ما يربو على ذلك ويزيد
قلنا تحاميا عن ان يرتقى الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار
الروافض على ما يروى في ادعيتهم ويجرى في انديتهم فرأى
المعتنون بامر الدين الجام العوام بالكلية طريقا
الى الاقتصاد في الاعتقاد بحيث لا تزل الاقدام
عن السواء ولا تضل الافهام بالاهواء والا فمن
يخفى عليه الجواز والاستحقاق وكيف لا يقع
عليهما الاتفاق وهذا هو السر فيما نقل عن السلف
من المبالغة في مجانبة اهل الضلال الى آخر ما قال :

قالت الجماعة عن ابن عمر اذا رأيتم الذين يسبون
اصحابي

اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم رواه الخطیب
عن انس ان الله تعالی اختارنی واختار لی اصحابی
واصهاری وسیاتی قوم یسبونهم وینقصونهم
فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تواکلوهم
ولا تناکحوهم رواه العقیلی عن عویم بن ساعدة انه
صلی الله علیه واله وسلم قال ان الله اختار لی اصحابا
فجعل لی منهم انصارا واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیمة
صرفا ولا عدلا اخرجه المحاملی والطبرانی والحاکم قال
رسول الله عم من حفظنی فی اصحابی یردّ علی الحوض و
من لم یحفظنی فی اصحابی لم یردنی رواه الدارقطنی
عن بریدة الترمذی وایضا عن جابر قال رسول الله

لا تمس النار مسلما رانی او رای من رانی رواه الترمذی

نقل عن صواعق المحرقه تقول الردود الشائعة صواعق

این اخبار آتشبار خانهای صحابه کبار را خراب ساخته ایشان

راسوخته کاش ابن حجر بیچاره میدانست که لا یرمی بالحجارة

من کان بیته من الزجاجة وان اوهن البیوت

لبیت العنکبوت صدق الله العظیم یخربون بیوتهم

وایدی المومنین وکفی الله المومنین القتال واین احادیث

موضوعه وروایات مجهوله که ابن حجر از کتب اهل نحله خود نقل

ساخته موجب الزام وافحام اهل حق نمیتواند بود و مفاد الحق

یعلو ولا یعلی محققین اهل سنت نیز اعتراف بموضوعیت و مقدوحیت

اکثر این احادیث نموده اند چنانچه بر متتبع خبیر پوشیده نیست

بطور انموزج حال حدیث اول نوشته می شود پس باید دانست

که یوحی

زعم ظهر خاتم کتب ... از کتب ... و ... ...
... ...

34

که سیوطی در جامع صغیر گفته اذا رأیتم الذین یسبون اصحابی

فقولوا لعنة الله علی شرکم ت عن ابن عمر انتهی

و فاضل عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر

میفرماید که ازین کاریگری سیوطی ظاهر است که این روایت

ترمذی اخراج ساخته حالانکه ترمذی به تعقب پرداخته و

آنرا منکر دانسته و لبث کردن حدیثی را بسوی مخرج آن و حذف

ساختن تعقب و بیان قوادح را از قبایح تصرفات است

و هذه عبارته ظاهر صنیع المولف ان الترمذی

خرجه و اقره و لا کذلک بل عقبه بانه منکر و عزو الحدیث

لمخرجه مع حذف ما عقبه به من بیان القادح من سوء

التصرف و رواه الطبرانی ایضا عن ابن عمر باللفظ المذکور

قال الهیثمی و فیه سیف بن عمر متروک انتهی و ترمذی در صحیح خود

بعد اخراج این حدیث گفته هذا حدیث منکر لا نعرفه من حدیث
عبد الله ابن عمر الا من هذا الوجه اگرچه اجوبه شافیه
کافیه بتقاریر عدیده سدیده سابقاً مذکور گردیده لکن
تقریر لطیف جدید که از سوانح وقت بخاطر رسیده بیان نموده میشود
اگر ابن حجر میشنید و میدید غالباً بمصداق فبهت الذی کفر
کانه التقم الحجر ساکت و مبهوت میماند و آن اینست که بر تقدیر
تسلیم صحت این روایات مراد از صحابه در روایات مذکوره
آن اصحاب اند که اتباع متمسکین باهلبیت طاهرین باشند
و شکی نیست که سب صحابه که تابعان ایشان باشند کفر است
و ساب ایشان کافر و دلیل بر این مدعا قطع نظر از آنکه از مطلق
فرد کامل مراد میباشد آنست که باتفاق فریقین ثابت است که
جناب رسالتمآب در آخر زمان حیات خود فرموده انی تارک
فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله
و عترتی

وحضره بالعصر حی من الانصار
منهم ابو سعید الخدری بعینه
التحایا ... المحرر

38

وعترتی رواه الترمذی عن جابر بن عبد الله و نیز احمد از سعید
خدری روایت کرده قال قال رسول الله انی ترکت فیکم ما ان
اخذتم به لن تضلوا بعدی الثقلین احدهما اکبر من الآخر
کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی
الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و بنور خیر روایت
کرده انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی
الحدیث پس بپرسم که خطاب کم فی فیکم بسوی کیست سوای اهل بیت
غیر از صحابه در انوقت اصالةً کسی مخاطب نبوده پس صحابه مامور
بتمسک و اتباع اهل بیت بعده اند هر کسیکه اتباع نکرده هالک شده
و هرگاه انحصار نجات در تمسک کتاب الله و اهلبیت صحاح و حسب ارشاد
آنجناب مستفاد شد پس جمله معترضه صحابه یعنی چه اگر میفرمود انی تارک
فی امتی ثلثه اثقال تا هم گنجایش ثلاثه می بود لکن گنجایش در فیکم

ممکن نیست اما روایت لا تمس النار مسلما رآنی او رای من رآنی الخ

که آورده اند پس چون شامل هر مرتد و منافق است احتجاج بآن نشاید

و ظاهر است که مجرد رویت بکار نمی آید و چه خوش گفته اند شعر هر که

را روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ خلاصه آنکه

از روایات سابقه که درباره سب صحابه فقط رقم نموده بودند

دایره عظیم بغیه برای صحابه کبار که سیف الاسلام شعار شان با عتراف

علمای شان بوده بسته شده بود حالانکه این خبر را ذکر کردند

دایره مذکوره در حق تابعین عظیم تر از عظیم اولی گردیده و

جوابیکه در شان صحابه پوشیده شده در باب تابعین و تبع

تابعین که تابعین صحابه بوده اند بطریق اولی بل بدرجه زاید منتقض

میشود طرفه اینکه معلوم نیست که حضرات سنیه در حق یزید بن

معاویه و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن و سنان بن انس و امثال شان

مراد ازین مرتد کسیست که در حیات
اسلام بروئیت آنحضرت مشرف
شده و بعد آن ارتداد
پیش آمده ۱۲ منه

از قاتلان

از قاتلان جگر گوشه رسول خدا خامس آل عبا حضرت سید الشهدا
علیه الاف التحیة والثنا چه میفرمایند آیا لعن ایشان را جایز
ولاعن شان را معذور میدارند یا غیر جایز و ساب و طعن را
کافر میپندارند بر تقدیر اول چون این جماعت قتله و شرکای شان
از جمله من رانی و رای من رانی بوده اند مخالفت روایت مذکوره
دست و گریبان فما هو جوابکم عفو جواب ما و درباره مالعین
لعن یزید و امثال او چه خواهد فرمود فی شرح العقاید انه ذکر
فی الخلاصة وغیرها انه لا ینبغی اللعن علی یزید ولا علی الحجاج
لان النبی نهی عن لعن المصلین ومن کان من اهل القبلة
الخ و بر تقدیر ثانی بنای دعوی محبت اهل بیت که محض لسانی
حضرات شان است منهدم میشود سبحان الله کسانیکه سب و

وقتل وغارت اہلبیت رسالت نمودند وبجرح لسان وسیف
وسنان مجروح ومقتول ساختند مستحق سب ولعن وتکفیر شدند
وشیعیان بیچاره کان مجرد طعن لسان قابل تکفیر شدند
این خود خانهٔ انصاف را بر باد دادن است الغرض کسیکه
محافظ حرمت پیغمبر وال پیغمبر نباشند مسلمان نباشد گو
حافظ قران باشد کمال الحافظ است اینجا نیز چه خوش گفت
آنکه سحرگه میگفت بر در میکده با دف ونی ترسائی
گر مسلمانی همین است که حافظ دارد وای گر از پی امروز بود
فردائی علاوه آنکه در حق لعیف قدمای خود که تجویز لعن نموده
اند واقدام بران کرده چه ارشاد خواهند وتود آیا ایشان
را کافر خواهند دانست یا معذور خواهند داشت فی شرح
العقاید النسفیه والحق ان رضا یزید بقتل الحسین
و

37

واستبشاره بذلك واهانته اهل بيت النبی متواتر

معناه وان کان تفاصیله احادا فنحن لا نتوقف

فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره

واعوانه انتهی پس در حق علامه تفتازانی که خلاف حدیث

من رانی او رای من رانی نموده چه خواهند فرمود هر چند که

نظر باهتمام در اختصار مقام ذکر مقدمات استطرادیه مناسب

نیست لیکن جذبه شوق تشحید اذهان ناظرین قدم قلم را بامید آن

بیان بعض استطرادیات که مناسب با نحن فیه است میکند پس میگوئیم الحجه

بیان نحوه سلد مبتنی بر اراده رویت بصریه متعارفه از فقره

من رانی بوده واگر آنرا اعم از رویت فی الیقظه او المنام

گرفته شود وسعت دایره بحث وجدال واشتعال نایره قیل وقال

بیشتر از بیشتر خواهد شد چه اکثر منامات صادقه صادقین

متضمن سب و سباب صحابه ثلثه و تابعین شان واقع شده

و در حدیث متفق علیه بین الحزبین وارد گشته ان رسول

الله قال من رانی فقد رانی فانه لا یتمثل الشیطان

بی پس تصدیق رویای صادقه صادقین لازم سهل ابن ذبیان

خواب جناب امام ضامن ثامن علیه السلام را روایت نموده که

خلاصه بعض مطالب حقه آن اینست که آنجناب فرموده در عالم خواب

جد امجد خود جناب رسالت مآب را دیدم که در گنبد سبز رنگ نورانی

با اهل بیت طاهرین خود نشسته اند و مرد پیری رو بروی آنحضرت

ایستاده چون مرا دیدند فرمودند سلام کن بر پدر خود علی

ابن ابیطالب پس سلام کردم بر آنجناب پس فرموده سلام کن

بر مادرت فاطمه زهرا پس سلام کردم پس فرمودند سلام کن

بر پدرانت حسن و حسین بر ایشان هم سلام کردم پس فرمودند

سلام کن بر شاعر و مادح ما در دنیا اسمعیل حمیری پس سلام

اوم

38

کردم پس آنحضرت بان مرد پیر فرمودند که باز بخوان آن قصیده را
که میخواندی پس شروع کرد در خواندن این قصیده لام عمرو
باللوی مربع طامسة اعلامه بلقع پس هرگاه باین بیت
رسید تالواله لو شئت اعلمتنا الی من الغایة
والمفزع پس برداشت پیغمبر خدا هر دو دست خود را و گفت
الهی تو شاهدی بر من و بر ایشان که بدرستی که آگاه کردم که به
تحقیق ملجای و جای پناه علی ابن ابیطالب است و اشاره
کرد آنحضرت بسوی حضرت امیر در حالی که آنحضرت حاضر بودند
پس گفت حضرت امام رضا که هرگاه فارغ شد سید اسمعیل الحمیری
از خواندن قصیده متوجه شد بطرف من و فرمود یا علی
ابن موسی یاد گیر این قصیده را و حکم کن شیعیان ما را
بحفظ آن و قسم بخدا هر که یاد گرفت این قصیده را و مواظبت

آن کرد ضامن میشوم برای او جنت را و حضرت امام رضا ع
فرمود که بکرر حضرت رسول خدا میخواند تا آنکه حفظ کردم
آنرا پس فرمود که شیعیان ما را حکم کن که بخوانند آنرا انتهی
ملخصا و این قصیده غرا مشتمل بر چند بیت است که در آن
طعن و لوم ثلثه بسم مذکور است و آن ابیات والناس
یوم الحشر راياتهم خمس فمنها هالك اربع رايه
العجل و فرعونها سامری الامة المشنع و رايه
يقدمها حبتر لا برد الله له مضجع و رايه يقدمها
نعثل كلبين كلب فعله يقطع و رايه يقدمها ابكم
عبد لئيم لكع الكع و رايه يقدمها حيدر كانه
البدر اذا الطلع امام صدق وله شيعة يردوا
عن الحوض ولم يمنعوا پس بنا بر عموم حديث من رانی

فقد رانی

فقد رائی تصدیق انام باین منام امام همام واجب ولازم
لکن چون متضمن طعن ولوم بر خلفای قوم است اهل خلاف
در تکذیب آن مبالغه مینمایند چنانچه صاحب تحفه وخواجه اش
در تکذیب آن مانند ناقه عشواء دست وپا بسیار زده و
وجوه رکیکه در سند آن آورده که در کتاب تقلید المکائد
همه مقطوع الاذناب گردیده من شاء فلیرجع الیه
لکن حیف است از بی انصافی حضرت که منامات خود را
همه الهامات وکرامات میدانند واز درجه ظن رائی بالاتر
رفته بمقام لن ترانی رسیده تجویز رویت رب العزت
نموده خوابهای پریشان را تلقی بقبول میفرمایند وخوابهای
راست راهست گویا باز تکذیب مینمایند شاید عدل این دعوی
آنکه در کتاب لسان المیزان در ترجمه حریز بن عثمان
مرقوم است هو من رجال البخاری الثقة ثبت رمی
بالنصب ومن المعروف ان حریز بن دهان دون

قال رأيت رب العزة فی منامه فقال لی یا یزید لا
تکتب حدیثه یعنی جریر بن عثمان فانه یسب علیا
خطیب که از اعظم علمای اهلسنت است نیز روایت این
رویا در ترجمه جریره ذکر کرده است و والد شیخ عبد العزیز دهلوی
در کتاب در ثمین فی مبشرات النبی الامین میفرماید اخبرنی
سیدی و والدی انه کان مریضا فرأی النبی فی النوم
فقال کیف حالک یا بنی ثم بشره بالشفاء و اعطاه
شعرتین من شعور لحیته فتعافی مرضه فی الحال و بقیت
الشعرتان عنده فی الیقظة فاعطانی احدیهما فهی
عندی و شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی که از
اکابر علمای اهل خلاف است در کتاب یواقیت و جواهر
میفرماید کان حمزة بن الزیات یقول قرات سورة
لیس علی الحق تعالی حین رأیته فلما قرات تنزیل
العزیز الرحیم فرد علی الحق تنزیل بفتح اللام و قال

الی

40

الی انزلته تنزیلا وقال قرات علیه جل وعلی ایضا
سورة طه فلما بلغت الی قوله تعالی وانا اخترناك فاضل
مذکور باهمه دعوی فضل وکمال وادعای اسلام وایمان هذیانات
حمزه بن زیات ناقص عقل السمع رضا قبول بمعه بان کفریات
ایمان وادعان آورده میفرماید فهی قراءة بدرخیته انتهی
نعوذ بالله من امثال هذه الاعتقادات الفاسدة
فی حق کلام الله الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه فانتبهوا ایها الغفلة عن رقدة الغفلة
فقد حصحص الحق ولاح الصبح ولا یضاح واطفؤا
المصباح فقد طلع الصباح والدیك قد صاح قوموا
یا قوم الصلوة خیر من النوم قالت الجامعة حالا روایات
فقهیه باید شنید فمن مذهب ابی حنیفة ان من انکر خلافة
الصدیق او عمر فهو کافر علی خلاف حکاه لبعضهم و
قال الصحیح انه کافر والمسئلة مذکورة فی کتبه فی الغایة

المسروجي وفي الفتاوى الظهيرية وفي الاصل لمحمد بن
الحسن وفي الفتاوى البديعية فانه قسم الرافضة
الى كفار وغيرهم وذكر الخلاف في بعض طوائفهم وفي
من انكر امامة ابي بكر وزعم ان الصحيح انه يكفر وفي المحيط
عن محمد لا يجوز الصلوة خلف الرافضة ثم قال لانهم
انكروا خلافة ابي بكر وقد اجمعت الصحابة على خلافته
وفي الخلاصة من كتبهم وان انكر خلافة الصديق
فهو كافر وفي تتمة الفتاوى والرافضي المستغالي الذي
ينكر خلافة ابي بكر لا تجوز الصلوة وفي المرغيناني و
ونكره الصلوة خلف صاحب هوى او بدعة ولا يجوز
خلف الرافضي ثم قال وحاصله ان كان هوى يكفر به
لا يجوز والا يجوز ويكره وفي الفتاوى البديعية من
انكر امامة ابي بكر رضي الله عنه فهو كافر وقال بعضهم
هو مبتدع والصحيح انه كافر فكذلك من انكر خلافة

عمر

41

عمر فی اصح الاقوال و لم یتعرض اکثرهم الکلام علی ذلک
قال ابو یعلی الحنبلی الذی علیه الفقهاء فی سب الصحابة
ان کان مستحلا لذلک کفر و ان لم یکن مستحلا فسق
و لم یکفر قال و قد قطع طایفة من الفقهاء من اهل الکوفة
و غیرهم بقتل من سب الصحابة و کفر الرافضة و
قال محمد بن یوسف الفریابی و سئل عمن شتم ابا بکر
قال کافر قیل تصلی علیه قال لا و ممن کفر الرافضة احمد
بن یونس و ابو بکر بن هانی و قال لا یوکل ذبایحهم
لانهم مرتدون و قال عبد الله بن ادریس احد ایمة
الکوفة لیس للرافضی شفعة لانه لا شفعة الا
للمسلم و ممن قال بوجوب القتل علی من سب ابا بکر و عمر
عبد الرحمن ابن ابزی الصحابی رض و احتج المکفرون
الشیعة و الخوارج بتکفیرهم اعلام الصحابة رض و تکذیب
النبی عم فی قطعه لهم بالجنة و هو احتجاج صحیح فی من ثبت

عليهم بتكفير اولئك وقد ان ائمة الحنفية كفروا من انكر
خلافة ابي بكر وعمر رض والمسئلة في الغاية وغيرها من
كتبهم كما مر وفي الاصل لمحمد بن حسن رح والظاهر انهم
اخذوا ذلك عن امامهم ابي حنيفة رح وهو اعلم بالروافض
لانه كوفي والكوفة منبع الرفض والروافض طوائف منهم
من يجب تكفيره ومنهم من لا يجب تكفيره فاذا قال ابو حنيفة
بتكفير من ينكر امامة الصديق رض فتكفير سابه ولاعنه
عنده اولى صواعق محرقه قال هشام بن عمار سمعت
مالكا يقول من سب ابا بكر وعمر قتل ومن سب عائشة رض
قتل لان الله تعالى يقول فيها يعظكم الله ان تعودوا
لمثله ابدا ان كنتم مؤمنين فمن رماها فقد خالف
القران ومن خالف القران قتل قال ابن حزم هذا
قول صحيح وفي الخبر الصحيح لا تسبوا اصحابي من احبهم
احبني ومن ابغضهم ابغضني ومن اذاهم اذاني
و

42

وهذا یشتمل سایر الصحابة الی اخر کلام الجماعة چون
تطویل بلا طایل بوده اعراض از نقل تمام عبارت مناسب نمود

نقول فی دفع الشناعة این روایات سخیفه واقوال ضعیفه
معارض است باقوال علمای اعلام از متکلمین وفقهای سنیان

قال فی شرح المواقف قد کفر الروافض والخوارج لوجوه
الاول ان القدح فی اکابر الصحابة الذین لیشهد لهم
القران بالتزکیة والایمان تکذیب للقران وللرسول حیث
اثنی علیهم وعظمهم فیکون کفرا قلنا لا ثناء علیهم خاصة
ای لا ثنا فی القران علی واحد من الصحابة بخصوصه
وهولاء قد اعتقدوا ان من قدحوا فیه لیس داخلا
فی الثناء العام الوارد فیه خاصة والیه اشار بقوله
ولا هم داخلون عندهم فلا یکون قدحهم فیه تکذیبا
للقران واما الاحادیث الواردة فی تزکیة لبعض معین
من الصحابة والشهادة لهم بالجنة فمن قبیل الاحاد

فلا یکفر المسلم بانکارها ونقول ذلك الثناء علیهم
وتلك الشهادة لهم مقید ان لشرط سلامة العاقبة
ولم یوجد عندهم فلا یلزم تکذیبهم للرسول الثانی
الاجماع منعقد من الامة علی تکفیر من کفر عظماء الصحابة
وکل واحد من الفریقین یکفر بعض تلك العظماء فیکون
کافرا قلنا هو ای من کفر جماعة مخصوصة من الصحابة
لا نسلم کونهم من اکابر الصحابة وعظمائهم فلا یلزم
کفرهم الثالث قوله من قال لاخیه المسلم یا کافر فقد باء
به ای بالکفر قلنا احاد وقد اجمعت الامة علی ان انکار
الاحاد لیس کفرا ومع ذلك نقول بالمراد مع اعتقاد انه
مسلم فان من ظن بمسلم انه یهودی او نصرانی فقال
له یا کافر لم یکن ذلك کفرا بالاجماع انتهی وعلامه سیوطی
در درایه شرح نقایه گفته ان المبتدع ان کفر فواضح ان
لا یقبل وان لم یکفر قبل والا ادی الی رد کثیر من احکام

43

ممارواتها الشيعة والقدرية وغيرهما وفي الصحيحين

من رواتهم مالا يحصى لان بدعتهم بالتاويل

مع ماهم عليه من الديانة والصيانة والتحرز عن

الخيانة انتهى وذهبي در كتاب ميزان الاعتدال در

ترجمه ابان بن تغلب فرموده انه شيعي صلب لكنه صدوق

فصدقه لنا وبدعته له قال احمد بن حنبل وابن معين

وابو حاتم انه ثقة وذكره ابن عدي وقال انه كان

غاليا في التشيع ان قيل كيف يحكم بتوثيق المبتدع

مع ان العدالة المنافية للمبدعة ماخوذة في

تعريف الثقة قلنا الغلو في التشيع والتشيع بلا

غلو كان كثيرا في التابعين وتبع التابعين مع انهم

كلهم كانوا من اهل الدين والصدق والورع فلو رد

حديث هولاء مع كثرتهم لضاع كثير من الاثار

النبوية وهذا مفسدة انتهى ازين عبارت كثرت
وافراط تشيع در تابعين وتبع تابعين وتدين وصدق و
تقدع ايشان واضح ولايح مى شود پس حضرات مفتيان كه آنهارا
كافر ميدانند سب تابعين مى نمايند عجبست ازين جماعت كثير
السهو كه روا بسهو كه روايت من رانى او راى من رانى
راكه عنقريب نوشته بودند بروز فرموش كردند پس خود
نيك انصاف نمايند كه مطابق اين روايت حضرات ايشان
راچه ميتوان گفت من حفر بئرا لاخيه فقد وقع فيه
چاه كن را چاه درپيش ودر شرح نخبة الفكر لملا على قارى
مزبورست وهو اى ما ذكر من الطعن فى الراوى تارة
يكون المخالفة العقيدة وهو موجود قديما
وحديثا لا ينبغى اى لا يجوز اطلاق الجرح اى بما
ذكرناه من مخالفته العقيدة فانه تحمل بدالدرايه
لانسداد باب الروايه ولنا وجد الشيعى والناصبى
فى

٤٤

فی رجال الصحیحین انتهی و مولوی عبد العلی از فضلای جور
با وصف فرط التعصب و التصلب بسیار در شرح مسلم الثبوت را
مسلم داشته چنانکه در ذیل شرح عبارت ماتن انکار لفظی قطعی
کفر عند اکثر الحنفیة خلافا للطائفة ومن ثمه لم یکفر الروافض
حیث نوشته مع کونهم منکرین لخلافة خلیفة الرسول
حقا وقد انعقد علیه الاجماع من غیر ارتیاب هذا
لظاهره یدل علی ان عدم تکفیرهم مخصوص بمن لا یری
انکار حکم الاجماع کفرا واما عند من یری انکاره
کفرا فهم کافرون ولیس الامر کذلک فان الصحیح عند
الحنفیة انهم لیسوا بکفار حتی قبل شهاداتهم الا
الخطابیة وقد نص الامام علی عدم تکفیر احد من
اهل القبلة والشیخ ابن الهمام وان کان مثله فی فتح
القدیر فی مسئله امامة المبتدعة الی التکفیر لکن
قال فی کتاب الخراج لعدم تکفیرهم وما روی

عه ودر شرح عقاید عضدیه لعبد الحکیم نوشته وانا
احکام وخلوص من التکفیر فی نقول العراق و
غیر ذلک کالقائلین بخلق القرآن وبه ما
النفاوحین فی اصحاب النبی ما الوجب
لا یوجب تکفیرهم وانا ذلک
تکفیرهم فیه الصحابة تعیب
قذف عائشة وسب الشیخین فانه
والبیس یکفر علی الاصح ولیس بکافر ۱۲
فالعامل به مبتدع

ص وانا فی باب الشهادة فاما الی آخره القسم
حکم الشهادة فامارد علی الاطلاق
الفاسق العادل فتعول لا تردنا
وعند بعضهم قبل شهاداتهم
من اتقاء تهمة الکذب فان من
احترز عن الکذب خبر الرسول
کان اشد تحرزا فی الکذب علیه لانه
اعظم جنایة فیقبل روایته
کما تقبل روایة

عن الامامين الهمامين ابي حنيفة والشافعي من عدم
جواز الصلوة خلفهم فا ليس لكفرهم كما زعم هو بل لانهم
ينكرون الجماعة والامامة فلا ينوون الصلوة
الله تعالى عند امامتهم ولفقدان النية بطل صلوتهم
فبطل صلوة المقتدين ولان بدعتهم لما اشتدت
الى الكفر اقتربت شبهة في ايمانهم وقويت فمنع
من الاقتداء بهم وحكم بفساد صلوة من اقتدى لهم
وفي البحر الرائق حقق بتفصيل بليغ ان تكفير الروافض
ليس مذهبا لائمتنا المقدمين وانما ظهر في افواه
المتاخرين فالوجه من عدم تكفيرهم ان لا دينهم
او وقع فيما او قع فيهم انما وقعوا فيما وقعوا زعما منهم انه
دين محمد صلعم وان كان زعمهم هذا باطلا غير مشوب
باحتمال ريب فيهم وما كذبوا محمدا في زعمهم فهم غير
ملتزمين والتزام الكفر كفر دون لزومه واما الكارهم

الخ

45

المجمع عليه وان كان انكار جلي ونشاء من سفاهة لكن
ليس انكاراً مع اعترافهم انه مجمع عليه بل ينكرون كونه
كذلك لشبهة نشاءت لهم وان كانت باطلة في نفس الامر
وهي زعمهم ان امير المومنين عليا انما بايع تقية وخوفاً
وان كان هذا الزعم منهم باطلا مما يضحك به الصبيان
وامير المومنين علي بريء عن نحو هذه التقية الشنيعة
واليه هو بريء لا ريب في انه بريء فهذه الشبهة
وان كانت شبهة شيطانية وانما جرء عليهم الوساوس
الشيطانية لكنها مانعة عن التكفير وانما الكفر انكار
المجمع عليه مع اعترافهم انه مجمع عليه من غير تاويل وهل
هذا الا كما اذا انكر المنصوص بالنص القطع بتاويل باطل
وهو ليس كفر كذا هذا انتهى وانعبارت مفيده افاده
دو فاعده مي نمايد يكي انكه قول تكفير شيعه قولي ضعيف وسخيف است
وانا نيز نهانين سنيه ابوحنيفه وشافعي بلكه احدي از ايمه متقدمين

شان قایل بتکفیر شیعیان نبوده اند لکن متاخرین شان قایل
باین قول گشته اند و هم نزد حنیفه عدم تکفیر صحیح و ثابت و هذا
القدر لنا کاف کما هو لیس لخاف دوم انیکه با وصف انیکه
بتحقیر این شارح سلم الثبوت نزد اهل سنت مسلم الثبوت
ست تا انیکه به لقب بحر العلوم در میان شان اشتهار یافته درین
مقام این بحر مواج مصداق هذا ملح اجاج طرفه داد بحر داده
طوفانی عجیب برپا ساخته و بار تکابی بهتان عجیب برو ریخته
خود را در گرداب کذب و افترا انداخته اسناد انکار نماز جماعت
و امامت آن بسوی امامیه نموده و فساد این اسناد بر اطفال
دبستان که فی الجمله از مسایل مشهوره شیعیان اطلاعی داشته باشند
پوشیده نخواهد بود و فضلا عن الفضلاء ان هذا الا فریة
بلا مریة سبحانک هذا بهتان عظیم کاش اقتصار بر
اظهار جهل یا تجاهل خود میفرمود لکن بمقتضای الغریق یتشبث
بکل حشیش امامین هامین خود را هم همراه خود در گرداب
هلاکت

هلاکت کشیده وگفته که متبع آنها از اقتدایه شیعه منتهی بر همین مسئله
سفسطات است وحق اینست تبحر ایشان اگر باشد در مباحث
میزانیه والهیات فلسفیه سفسطیه بوده باشد امادر علوم دینیه وفنون
معارف یقینیه پس اجنبیت ایشان ظاهر وباهر وچون حال عدم
وقوف شان بر مسئله فرعیه سابقه دریافته شد پس حال
علم مسایل اصولیه هم باید شنید در مسئله خلق افعال عباد
در شرح مسلم میگویند ثم ان الشیعة الشنیعة یقولون ان المعاصی
بقدرة العبد دون الحسنات توهما ان خلق القبیح قبیح
ولیس الامر کما ظنوا کیف وقد جهلوا ان الخلق اعطاء
الوجود وهو خیر محض وانما الشر الاتصاف بها بالنسبة
الی ذات المتصف فانه یوجب الاثم وهذا الرأی اشنع
من المجوس فانهم یقولون بالواجبین احدهما خالق الخیر
والاخر خالق الشر لاجل هذا الزعم والشیعة ایضا قالوا
بخالقین خالق الخیر وخالق الشر الی آخر کلامه الذی

یزید فی ملامته حلاصه اینکه احدی از شیعیان قایل باین قول نیست
وچون این متبحر جاهل محض بمسایل مذهب خود هست مرتکب
این کذب شده با تجاهلا متعمدا افترا نموده وعلاوه بر تبحر شان
در مسایل اصلیه وفرعیه حال متبحر در فنون عقلیه هم باید دید که
اعطای وجود وصفت را اگرچه شر باشد خیر شمرده و اتصاف
باثر را شر فهمیده و ندانسته که وجود الاعراض فی انفسها هو
وجودها لمحالها لیس وجودان فی نفسه فی نفسه وجود رابطی میباشد
کما بین فی محالها فی مباحث الهلیات البسیطه والمرکبه
فهو من الجهالات المرکبه و من شاء الاطلاع علی تمام کلامه
وبعض فقرا تشنیع حج الی صوارم الالهیات بالجمله تلقیب این
شارح به بحر العلوم بصیغه جمع محلی باللام که مفید عموم است
از قبیل تسمیه زنگی بکافور و اطلاق بصیرت بر کور فانها
لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور وهذا

فی

فی کمال الظهور کالنور علی شاهق الطور ومن لم یجعل الله له
نوراً فماله من نور ختم ونصیحه ورفع للملامة والفضیحة
مخفی نماند که بقیه عبارت حضرات مفتیان چون خالی از تطویل
بلاطایل نبوده اعراض از نقل آن واعتراض بران مناسب
نبود مگر تنبیه بر تفریع بدیع وتشنیع شنیع که دران بکار برده اند
لازم پنداشته شد حضرات مذکورین در مقامی ازان نوشته
اند که مناکحت زن ومرد سنی وشیعی با یکدیگر بمذهب صحیح که
حکم بکفر انهاست روا نیست چراکه در مناکحت شرط است
که هر دو زوج وزوجه از اهل اسلام باشند وقال الله تعالی ولا
تنکحوا المشرکات حتی یؤمن وایضا ولا تنکحوا المشرکین
حتی یؤمنوا الایه وبعد ازین عبارت فرموده اند که هرگاه
احد از زوجین السنیین شیعی شود وسب صحابه نماید مرتد میشود
ونکاح باقی نماند وبعد فساد نکاح بر ولدی که تولد شود بلا ریب

ولدلزنا خواهد بود انتهی بلخص کلامهم وهو یزیدنی فی کلامهم

بنابراین فتوی حضرت معاویه وعمروعاص واحزاب

شان از تابعین واصحاب که سب وسباب جناب ولاتیان

را شعار خود ساخته بالای منابر اقدام وقیام بان نموده

اند از جمله کفار ومرتدین بوده باشند پس انکه ایشان

باتمام باطل وفاسد باشد زیرا که اسلام را در زد چنین شرط

دانسته اند ودر صورت شرک وارتداد اسلام وایمان

کجا وکلمه امنت بالله را چه مصرف پس علاوه اینها بلازیب

بفتوای ایشان ولدالزنا وحرام زاده بوده باشند وتخفیص

نسبت بشیخین فرق اجماع مرکب است مع هذا این چه بی انصافیت

که سب شیخین باعث کفر باشد وسب نفس رسول وزوج

بتول موجب کفر نباشد اگر دیده انصاف کسی بینا

باشد میداند که شیخین را با انحضرت چه نسبت بوده چه

نسبت

48

نسبت خاک را با عالم پاک کجا خطیب منبر سلونی و کجا قایل اقیلونی

اقیلونی کجا قالع باب خیبر و کجا قایل لولا علی لهلک عمر

این الثریا من الثری و این لمتغامة عن الکری اطرق کرا اطرق

کری ان المتغامة فی القری و سایلقاد استکه با عتراف

علمای شان غلو فی التشیع و تشیع بلا غلو در میان

تابعین شایع و ذایع لیعه و اکثر از انها روات روایات

صحیح بخاری و غیر از صحاح و غیر صحاح بوده اند پس للحاح با تعیین

شایع و ذایع لیعه و اکثر ایشانرا بالتمام باطل و فاسد

ساختن و اولاد آنها را اولاد زنا انکاشتن تیشه بر پای

خود زدن هست پس بر سبیل التفات مخاطبا الی الحضرات

میگویم که اینک از خواب غفلت بیدار و از سر مستی

عصبیت هوشیار شوید و چشمها بمالید و وا کنید و به

نظر انصاف به بینید که الحال شما خود سبب قذف

و اتهام اصحاب و تابعین مینمائید و دشنام فحش میدهید و

باز ساهین را کافر میدانید و طعن بر ما مینمائید خود

فضیحت و دیگری را نصیحت یعنی چه حدیث من رانی

او رای من رانی را بیاد آرید اگر عدل تحقیقی نباشد

گو مباش رعایت عدل تقدیری هم لازم با خود از راه

ادب چیزی نمیتوانم گفت لکن شعرا را چه میتوان گفت

یکی بزبان عربی گفته ع ذهب الحمار لیستفید

لنفسه * قرنا فآب و ماله اذنان * و دیگری درینمضمون

مضمون را بنظم فارسی چنین سفته * طعنه بر سر کامل از گفتار

ناموزون زنند * خر چو سر گیتش کند تو خنده بر گردون زنند *

حالیا شمارا بخدا میسپاریم و سیعلم الذین ظلموا ای

منقلب ینقلبون والسلام علی من اتبع الهدی

و لنختم الکلام فی هذا المقام فانه کاف فی اثبات

المرام

المرام واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

والصلوة على سيد المرسلين وآله المعصومين

واصحابه المقبولين ما دارت السموات حول

الارضين

تم بالخير والبركة

[illegible]

[illegible]

C